

نظری سبک‌شناختی در رساله‌ای عرفانی

سید محمد راستگو*

محمد فرید راستگوفر**

چکیده

از میان نسخه‌های فراوان کتابخانه گرانبهای استاد دکتر اصغر مهدوی، رساله عرفانی ارزشمندی است به زبان فارسی و به گمان بسیار از سده‌های پنجم یا ششم که به دلیل افتادگیهای آغاز و انجام و به دست نرسیدن نسخه دیگری از آن، نه نام خود رساله شناخته است و نه نام نویسنده آن. بررسی این رساله که به گمان بسیار بازنوشت مجالس پیری عارف است و از گونه گفتارنوشت‌های صوفیانه، نشان می‌دهد که گوینده عارفی دانشمند بوده است از گونه کسانی چون احمد غزالی و عین‌القضات همدانی که افزون بر آگاهی بسیار از قرآن و حدیث و علوم شریعت با سلوک صوفیانه و تجربه‌های عارفانه نیک آشنا بوده و آن‌چه می‌گفته از سر تجربه و آزمودگی بوده است. در این مقاله به معرفی گسترده‌تر این رساله همراه با بازنمایی پاره‌ای از ویژگیهای زبانی آن پرداخته شده است. این ویژگیهای زبانی و ... بسیار کهن می‌نمایند و این گمانه را که این متن از سده پنجم یا ششم است قوت می‌بخشند و گاه مانند فراوانی واژگان و ترکیبات عربی اندکی تازه‌تر می‌نمایند و آن را با متون سده هفتمی نزدیک می‌سازند.

کلیدواژه‌ها: رساله‌ای عرفانی، سبک‌شناسی، مجالس، گفتارنوشت، ویژگیهای زبانی.

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۶/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۶

* دانشیار دانشگاه کاشان / rastgoo14@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول) / faridrastgo@yahoo.com

درآمد

این مقاله شامل معرفی اجمالی و بررسی سبک‌شناختی رساله عرفانی کهن و ارجمندی از سده پنجم یا ششم و بازنمایی پاره‌ای از ویژگیهای زبانی آن است. چون این اثر افتادگیهایی در آغاز و انجام دارد، نه نام نویسنده و نه عنوان آن شناخته است؛ از متن رساله نیز اطلاعی در این مورد به دست نمی‌آید. نسخه دیگری هم از این اثر تا کنون به دست نیامده است.

معرفی رساله

تنها نسخه موجود از این رساله، طبق نوشته محمدتقی دانش‌پژوه، متعلق به دکتر اصغر مهدوی است که دانش‌پژوه آن را اجمالاً معرفی کرده است (دانش‌پژوه ۱۳۳۷: ۳۲۸/۶).

چنان‌که استاد دانش‌پژوه یاد کرده‌اند، ساختار کتاب به کتابهای «مجالس» می‌ماند و به گمان بسیار بازنوشته مجالس یعنی سخنرانیهای پیری عارف است که به شیوه شایع آن روزگاران بر مریدان املا می‌کرده است.

گواه این نکته جز ساختار کتاب و نوع مضامین و مطالب آن، یکی پراکندگی مطالب و مباحث است و نداشتن نظم و سامانی از آن دست که در کتاب‌ها دیده می‌شود؛ دیگر پس و پیشیها و گاه آشفته‌گیهایی در چیدمان واژه‌ها و سازه‌ها که بسیار دور می‌نماید نویسنده‌ای نوشته خویشتن را چنین آشفته و ناهموار بنویسد و آن را چنین دشوار و ناهموار سازد؛ سدیگر عبارتهایی گویای این‌که کسانی پرسشی می‌پرسیده‌اند و شیخ پاسخ می‌داده است و این‌گونه پرسشها بیشتر در مجالس و عظم و بحث و درس پیش می‌آمده است و می‌آید؛ چهارم بخش‌بندیهای نسجیده؛ و پنجم حمد و ثنای آغاز هر بخش.

این نشانه‌ها همه مؤید این فرض است که رساله مورد بررسی از گونه «گفتارنوشته»های صوفیانه است و گویا از همین‌روست که در جاهای بسیاری، عبارات آن شیوایی و رسایی مطلوب را ندارند و حتی گاه با ابهام همراهند. دور نیست که کسی از مریدان شیخ سخنان او را تندنویسی می‌کرده است و همین موجب

نظری سبک‌شناختی در رساله‌ای عرفانی / ۱۴۷

شده تا گاه واژه‌ها و عباراتی از قلم بیفتند، یا پس و پیش یا تحریف شود، و در نتیجه جاهایی از متن دچار پیچیدگی و پراکندگی شود؛ البته دور نیست بخشی از پراکندگیها و بی‌سامانیهای آن به سبب گویش و لهجه خاص گوینده بوده که مریدان نخواستند آن را تغییر دهند. دور هم نیست که بخشی از نارساییها پی‌آمد تحریفهایی باشند که از سوی کاتبان در نسخه راه یافته است.

ساختار رساله

این متن مرکب از هژده بخش اصلی است که بیشتر آنها با عبارت «اعتصمت بالحق الذی لا یموت» آغاز می‌شوند و این شیوه کار می‌تواند به مؤلف کتاب تحت بررسی اختصاص داشته باشد، زیرا ما در دیگر کتابهای عرفانی در دسترس چنین شیوه‌ای را نیافتیم. باری بیشتر بخشهای اصلی کتاب با همین عبارت آغاز می‌شوند، تنها بخش‌های اندکی است که با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع شده‌اند. و همین نیز می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه گوینده، همانند دیگر واعظان، مجالس خود را با عباراتی در حمد خداوند آغاز می‌کرده، و گرنه آغاز کردن تمامی یا اکثر بخشهای یک کتاب معمولی با عبارتی واحد ظاهراً مرسوم نبوده است.

هر بخش اصلی نیز به چند بخش فرعی با عنوان فصل تقسیم شده که در بسیاری از جاها این فصل‌بندیها درست و سنجیده نمی‌نمایند، یعنی مطلب فصل بعدی مطلب تازه و گسسته‌ای از فصل قبل نیست تا نیاز به عنوان فصل باشد، بلکه چه بسا آشکارا آغاز فصل جدید دنباله مطلب فصل قبلی است و جدا کردن آنها از هم ناروا.

زمان تألیف

به نظر استاد دانش‌پژوه، از جنس کاغذ و خط این تنها نسخه از کتاب بر می‌آید که باید میان سده‌های هفتم و هشتم نوشته شده باشد، اما این که خود کتاب از چه روزگاری است، درست دانسته نیست. البته یک بار در متن از سال ۵۲۱ سخن به میان آمده که این می‌تواند کارگشا باشد. نویسنده در آغازهای بخش ۱۸ آن‌گاه که درباره تفسیر و تأویل «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ» [سوره نمل، ۸۲] و کیستی و

چیستی آن دابه سخن می‌گوید، تأویلی تازه از آن به دست می‌دهد و روح آن را به گونه‌ای با وجود حضرت پیامبر (ص) تطبیق می‌دهد و می‌گوید:

«... اما حقیقت آن دابه پانصد و بیست و یک سال است که کشف شده است.» (برگ ۸۸)

از این عبارت برمی‌آید که مؤلف آن‌گاه که این سخنان را می‌گفته سال ۵۲۱ بوده است یعنی اوایل سده ششم، و این شاید قرینه‌ای باشد دال بر روزگار مؤلف و تألیف کتاب او. با وجود این درست دانسته نیست که مقصود، گذشتن ۵۲۱ سال از تولد یا بعثت پیامبر (ص) است یا گذشتن ۵۲۱ سال از هجرت.

مؤلف

از جای جای کتاب بر می‌آید که مؤلف ناشناس:

- عارفی بزرگ و تجربه‌اندوخته بوده است و حالات و مقامات و تجربه‌های عرفانی را درک کرده است؛ لحن سخن او هنگام بیان نکات و حالات عرفانی لحن کسی است که خود این راه را رفته و این مسائل را آزموده است و گویا از همین روست که او هرگز از هیچ عارف و صوفی دیگری نام نبرده است و سخنی نقل نکرده و این خود از ویژگیهای این کتاب است. تنها کسی از صوفیان که نامی از او در این متن آمده، حلاج است که مؤلف از او یک بار با نام حسین منصور و دیگر بار با نام حسین از او یاد کرده است و بر انالحق گویی او انگشت‌گونه‌ای نهاده است. همین نیامدن نام‌های صوفیان در این کتاب می‌تواند قرینه‌ای باشد بر این که مؤلف خود پیر کامل و مستقلی بوده است همان‌گونه که می‌تواند قرینه‌ای بر قدمت زمانی او نیز باشد.

- بر قرآن و حدیث چیرگی بسیار داشته است و در جای جای سخنان و نوشته‌هایش به مناسبت، از آیات و روایات بهره می‌گرفته است؛

- دل‌بستگی مؤلف به قرآن و حدیث و مسائل شریعت و تأکید او بر این که سالک نباید امر و نهی شریعت را کوچک شمارد و گرنه اباحتی می‌گردد (برگ ۱۴)، شاید نشانی باشد بر این که او عارفی اهل شریعت بوده مانند قشیری، ابونصر سراج و ... و

نظری سبک‌شناختی در رساله‌ای عرفانی / ۱۴۹

به عبارت دیگر، عرفان او بیشتر زاهدانه بوده است، اما گفت‌وگوهای دلکش او درباره خرابات محققان، عشق، شاهد و ... نیز گرایشش به تأویل آیات و باطن عبادات، نشان می‌دهد که چندان ظاهرگرا نبوده و مانند عارفانی چون احمد غزالی و عین القضاة، دید و دلش باز و روشن بوده و عرفانش با عرفان عاشقانه نیز پیوندی نزدیک داشته است.

- همین گرایش او به تأویل آیات و دل‌بستگی‌اش به باطن عباداتی مانند نماز و روزه، او را به باطنیان نزدیک می‌سازد.

- از پاره‌ای از دیدگاه‌های او بر می‌آید که، مانند بسیاری از عارفان بزرگ، اشعری‌مذهب بوده است. برای نمونه در آغاز بخش چهارم کتاب آشکارا مانند اشعریان کارهایی را که از سبب‌های گوناگون پدید می‌آید از مسبب‌الاسباب یعنی خداوند می‌دانسته است.

- عبارات و روایاتی ستایش‌آمیز در باره ابوبکر و عمر، نیز اشاره به ایمان نیاوردن ابوطالب^۱ و ... نشانه‌های آشکاری هستند بر سنی بودن او.

- از دوازده بیت فهلویاتی که در کتاب آمده آشکار می‌شود که مؤلف به‌جز زبان فارسی و عربی به زبانی محلی نیز آشنا بوده، و همین فهلویات شاید بتواند سرنخی باشد برای شناسایی زادگاه و زیست‌گاه او.

- از سیزده بیت فارسی متن بر می‌آید که مؤلف با شعر فارسی آشنا بوده و به شیوه عارفانی چون ابوسعید، احمد غزالی، عین القضاة و امثالهم در سخنان خود از شعر بهره می‌گرفته است. از این سیزده بیت، دو بیت از کسایی مروزی^۲ است، گوینده

۱. بنا به اعتقاد شیعیان، ابوطالب به اسلام ایمان آورد در صورتی که سنیان بر این باور نیستند (نک: گلشنی ۱۳۷۲: ۵/۶۱۸).

۲. این دو بیت:

باد صبا روان شد فردوس گشت صحرا آورد نامه گل باد صبا به صها
گلزار بی تأسف خندید بی تکلف چون پیش تخت یوسف رخساره زلیخا
که از قصیده‌ای پنجاه بیتی منسوب به کسایی مروزی نقل شده است کسایی مروزی، زندگی، اندیشه و شعرا، ص ۷۰. به گفته استاد ریاحی، به جز بیت‌های ۱۹ و ۲۲ که در لغت فرس نقل شده و بیت ۲۸ که در ترجمان البلاغه آمده است، کهن‌ترین سند دیگر بیتها، جنگ موسوم به تتمه خلاصه الاشعار، مربوط به سده‌های دهم و یازدهم است؛ و اینک با بودن دو بیت مورد اشاره در این متن کهن، سندی بسیار کهن‌تر از آنها به دست می‌آید.

یازده بیت دیگر را نتوانستیم بازناسیم و دور نیست از خود مؤلف باشد. این که مؤلف از شاعران کهن شعری نقل نمی‌کند می‌تواند حاکی از قدمت زمان زندگی او بوده باشد. سال ۴۶۸ مذکور در متن نشان‌دهنده این است که سنایی در زمان او هنوز زاده نشده بود یا دوران کودکی را سپری می‌کرد، و آلا علی القاعده مؤلف به شعر او که مورد توجه خاص عارفان بوده، استناد می‌کرد.

نگاهی به ویژگیهای زبانی متن

برخی از کاربردها در این متن نشان از کهنگی دارد و یادآور متون سده‌های پنجم و ششم است مانند فعل «بودمانی» (برگ ۲۹)، یا ترکیب «خواستنه نبودتی» (برگ ۹۳) یا ترکیب «در ... دانستن» (برگ ۲۰) یا کاربرد مکرر «رستی» که در متون کهن بسیار کم کاربرد است. اما کثرت واژگان و ترکیبات عربی و چشمگیر نبودن واژگان و ترکیبات فارسی سره و کهن، آن را با متون قرن هفتمی نزدیک می‌سازد. به هرروی اینکه این رساله در چه زمان و در کجا پدید آمده، به بررسیهای بیشتری نیاز دارد. اینک می‌کوشیم تا ویژگیهای زبانی این متن را در سه لایه آوایی، واژگانی و ساختاری با آوردن نمونه‌هایی باز نماییم:

لایه آوایی

نخستین لایه زبان لایه یا سطح آوایی است که به گونه گفتاری واجها و واژه‌ها مربوط می‌شود، چیزی که بر پایه زمینه‌های فرهنگی، زمانی، مکانی، و به‌ویژه گویشی گونه‌گونی می‌پذیرد (فتوحی ۱۳۹۱: ۲۴۳-۲۴۴). و همین گونه‌گونیهاست که متن را با زمینه‌ها و بافتهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی‌اش پیوند می‌زند و در بررسیهای سبک‌شناختی می‌تواند راه‌گشا باشد و چه‌بسا در شناسایی زمان، مکان و نویسنده متن سر نخهایی به دست دهد.

گونه‌گونیهای آوایی خود به گونه‌های ابدال، تشدید، تخفیف، کاهش، افزایش و ... بخش‌پذیر است؛ گونه‌هایی که زمینه و بستر آنها نیز بیشتر گویشی و انگیزه آنها برخی از هنجارهای زبان‌شناسیک چون کم‌کوشی و آسان‌سازی است (فرشیدورد ۱۳۸۴: ۵۷۱؛ باقری ۱۳۸۰: ۱۳۸۰).

۱. ابدال

ابدال دگرگون شدن واجی به واجی دیگر است که بیشتر در واجهایی که آوایی نزدیک به هم دارند، روی می‌دهد (فرشیدورد ۱۳۸۴: ۵۷۲). اینک چند نمونه:

ابدال «د» و «ت»

در آن عالم تهمت ما را منکر گشته بودیت (برگ ۶۵).

آنچه از عرش و فرش ندیدیت، در آدم بدیدیت (برگ ۷۱).

ابدال «و» و «ب»:

آن‌گه کاولی / کابلی را از حضرت بفرستند . . . (برگ ۱۹).

زیرا که رستم زال باید تا گل زاولی / زابلی بچیند (برگ ۲۴).

ابدال «ف» و «ب»:

زفان / زبان را رنجه مدار به کلمه . . . (برگ ۹۰)

ابدال «خ» و «ف»:

در میان آن قندیل شمعی پدید آید، همچون برق می‌درفشد / درخشد (برگ ۳۷).

ابدال «ژ» و «ج»:

. . . جمله را از کوچی / کوژی راست کنیم (برگ ۹۰).

ابدال «و» و «ی»:

و طایفه سیم / سوم را . . . می‌گویند (برگ ۴۱).

۲. تخفیف / حذف

تخفیف یا حذف، کم کردن واج یا واجهایی از آغاز یا میان یا پایان واژه است (فرشیدورد ۱۳۸۴: ۵۸۲) که در متن مورد بررسی ما نمود بسیار ندارد و بیشترین بسامد آن یکی کاربرد آن‌گه است به جای آن‌گاه و دیگر کاربرد آرد به جای آورد. گاه نیز دهن به جای دهان، آگهی به جای آگاهی، گنهکاران به جای گناه‌کاران، نگه به جای نگاه، جایگه به جای جایگاه.

یک بار نیز فعل مفرد به جای فعل جمع آمده و دانستی و کردی به جای دانستید و کردید (برگ ۶۵).

۳. افزایش

افزایش یعنی افزودن واج در آغاز یا میان یا پایان واژه (فرشیدورد ۱۳۸۴: ۶۰۴). در متن ما بسامد چندانی ندارد اما همان نمونه‌های اندک آن مانند استاره به جای ستاره (برگ ۴۷)، تاره به جای تار (برگ ۴۱)، دیه به جای ده نشان از کهنگی متن دارند:

لایه واژگانی

واژگان هر متن از نگاه سبک‌شناختی جایگاهی چنان کارساز دارد که کسان بسیاری سبک را هنر واژه‌گزینی می‌خوانند (فتوحی ۱۳۹۱: ۲۴۹). در این جا می‌کشیم تا پاره‌ایی از ویژگیهای واژگانی این متن را باز نماییم:

کهن کاربردها:

کهن کاربردها، واژگان، ترکیبات و ساختهایی است که روزگاری رواج داشته‌اند و کم‌کم از گردونه زبان بیرون رفته‌اند یا در لفظ و معنی و ساخت دگرگونی‌هایی پذیرفته‌اند. اینک نمونه‌هایی از این گونه کاربردها که بیشتر نشان از کهنگی متن و گاه نشان از واژه‌سازی نویسنده دارند:

ناباکی / رُستی (= تنهاخوری) / نمودگاری / ریزیدن / امشبینه / اسفل السافلینان / پله (= کفه ترازو) / بهل / برسختن / بادید (= پدید) / بارز گرداندن / تک و پوی / تیمار خوردن / خرقة‌بازی (= ریاکاری) / دروغ داشتن / تغابن خوردن / شفقت بردن / عبارت‌آفرین / فتوح کردن / مُلجَم گرداندن (= لگام زدن، مجبورساختن) / تا بوک / دوی / ماندنی کردن / راه کردن (= هدایت) / ابد الابد / برعموم (= عموماً) / به صحرا آوردن / فتوح کردن / ندم خوردن / توقیع برکردن / کم زدن / از... کم آمدن / مانا (= همانا) / نام بزرگ (= اسم اعظم) / قرایان / به مره رسیدن / به صحرا آوردن / حدثان.

و اینک چند کاربرد کهن همراه با گزارش گونه‌ای:

در (امری یا چیزی) دانستن

نظری سبک‌شناختی در رساله‌ای عرفانی / ۱۵۳

در چیزی دانستن به معنی آگاهی داشتن از آن چیز. عبارت «او در زبان تو بداند و تو در زبان او ندانی» (برگ ۲۰) کاربردی کهن و کمیاب است که از سده هفتم بدین سو کم‌کم چنان فراموش گشته که در هیچ‌یک از واژه‌نامه‌ها نیز نیامده (ریاحی ۱۳۶۸: ۱۲۵).

«به ترک . . . گفتن»

به ترک . . . گفتن به معنی ترک کردن و از دست نهادن در عبارت «به ترک عصیان و خوشیها . . . بگوید» (برگ ۸۴) نیز کاربرد کهن کمیابی است که از سده هفتم بدین سو رو به فراموشی نهاده.

الا = فقط، تنها

الا که از ادوات استثنا و به معنای «جز» و «مگر» است، در عبارت زیر به معنای تنها و فقط به کار رفته است: «حقیقت رحمت رحیمیت آن باشد که در نامستحقان نرسد الا در مستحقان حقیقی رسد» (برگ ۵). «الا در مستحقان حقیقی رسد» یعنی تنها به مستحقان حقیقی رسد.

نبودتی = نبودی

در عبارت «اگر تو خواسته نبودتی = اگر تو نخواستی بودی» (برگ ۹۳) کاربرد ویژه و کمیابی از فعل شرط آمده که ویژه برخی از متون کهن است و گویا از سده ششم بدین سو از رواج افتاده (خانلری ۱۳۶۶: ۳۲۹/۲).

بودمانی = می‌بودیم

در عبارت «کاشک ما از امت محمد بودمانی (= می‌بودیم)» (برگ ۲۹) کاربردی ویژه و نادر از ساخت تمنا دیده می‌شود که خاص برخی از متون کهن است و در متون پس از سده ششم بسیار کمیاب (خانلری ۱۳۶۶: ۳۳۸/۲).

بسامد بالای فعلهای پیشوندی

بر: بر آمدن / بر آوردن / بر انگیختن / بر تایییدن / بر جای داشتن / بر خاستن / بر خطر بودن / بر داشتن.

باز: باز خوردن / باز دید آمدن / باز دیدن / باز رفتن / باز نمودن / باز گرفتن / باز گفتن / باز ماندن.

در: در آموختن / در آمیختن / در باختن / در بر گرفتن / در پوشیدن / در پیچیدن /
در شدن / در خواستن.
فرا: فرا داشتن / فرا دید آمدن / فرا دید آوردن / فرا نمودن.
فرو: (فرو آمدن / فرو بردن / فرو داشتن / فرو شدن / فرو ماندن / فرو گرفتن / فرو
گرفتن).

بسامد فعل مرکب

رستی کردن، فتوح کردن، بلوغ یافتن، دریغ داشتن، صورت گشتن، تغابن خوردن،
اباحت گشتن، طفیل بودن، مخزون گرداندن، مستمع گشتن، روش دادن، تربیت دادن،
شفاعت نهادن، مُلجَم گرداندن.
کاربردی ویژه از فعل ماضی

کاربرد فعل ماضی با افزونه «ی» در پایان، از کاربردهای پربسامد این متن است.
چنین ساختی را ساخت کهن ماضی استمراری شمرده‌اند که به جای «می» در آغاز،
«ی» در پایان آن می‌آمده. اما در این متن، این ساخت گرچه برای بیان استمرار
بوده، ولی به جای ماضی ساده نیز به کار می‌رفته است؛ مثلاً:

در آن عصر که بودند این اذن یافتندی و این کلمه بیان کردند (برگ ۱۳).

ضدی را از ضدی نگاه داشتندی . . . (برگ ۱۹).

در معیت . . . قلب قرآن بلوغ دادندی . . . (برگ ۲۶).

مستوجب آن نبودندی که . . . (برگ ۳۶)

کاشکی من نیز مسکینی بودمی. (برگ ۴۸)

در شکم زمین کالبد او را ریزیدن روا بودی (برگ ۱۷).

گاه نیز این ساخت به جای مضارع التزامی به کار رفته، مانند:

اگر سید . . . نخواستی (= نمی‌خواست) ایشان . . . از آن عزیزتر بودند که حق

تعالی ایشان با سید . . . نمودی (= بنماید) (برگ ۳۹).

فعل لازم در معنی متعدی

برخی از فعلهایی که امروزه لازم یا متعدی تک‌مفعولی شمرده می‌شوند، در این

متن به گونهٔ متعدی یا متعدی دومفعولی به کار رفته‌اند:
 این آتش . . . همّتِ او را بسوزد (بسوزاند) (برگ ۸۵).
 باید که هرچه عادت است به جای ماند (گذارد) (برگ ۱۰)
 لباس درپوشند (= درپوشانند) روح ایشان را (برگ ۴۷)
 فعل مفرد به جای جمع
 اگر شما دانستی (= دانستید) که ایشان سجود کنند نعلین را هرگز ظاهر نکردی (=
 کردید) (برگ ۶۵).
 وجه مصدری

من فرمان‌ده عالم آخرت خواهم بودن تا فرمایم (برگ ۶).
 هر کسی از این قدم خیر نتواند دادن (برگ ۳۱).
 نمونه‌های دیگر: باید آمدن، بیاید خواندن، آگاه خواست کردن، خاصگان خواهند
 بودن، مشغول باید بودن، حاصل کردن، جواب نتواند دادن، اقتدا می‌باید کردن، باید
 فرستادن، ظاهر خواستند کردن، آمدن تواند، نتوانستند گشادن، آستن خواهد گشتن،
 بتواند دانستن، توان گفتن.
 «ب» تأکید بر سر فعل منفی

«ب» تأکید یا زینت امروزه تنها بر سر فعل مثبت افزوده می‌شود، اما در این متن
 مانند دیگر متون کهن آمدن آن بر سر فعل منفی نیز بسامدی بسیار دارد:

. . . هیچ انکار بنماند (برگ ۳۲)

در معیت . . . بنگذارند ایشان را (برگ ۵۳)

. . . هیچ سرکارها بنداند (برگ ۶۱)

. . . تا هرگز دل شما بنمیرد (برگ ۶۷)

«می» امری / فعل امر همراه با «می»

فعل امر ساده که امروزه با پیشاوند «ب» به کار می‌رود، در گذشته چه بسا با
 پیشاوند «می» به کار می‌رفته و استمرار را نیز می‌رسانده است (خانلری ۱۳۶۶:
 ۳۰۱/۲)

تو در این برزخ می‌ساز (= بساز) (برگ ۲۶)

در حق خود می‌گوی (= بگوی) (برگ ۵۴)

در همین قدم می‌باش (= بباش) (برگ ۳۶)

«می» در معنای «ب» همراه با استمرار

تا او زیارت گورهای اولیا می‌کند (برگ ۲۷)

کمال آن باشد که ذل و عجز بیرونی مادام می‌بینی (برگ ۸۳)

به اذن ملک صید کند و مرغان را می‌گیرد (برگ ۲۴)

واو حالیه

کاربرد ویژه‌ای از واو به معنی اما، لیکن و در حالی که (همانند واو حالیه عربی)،

در این متن کاربرد بسیار دارد:

او در زبان تو بداند و تو در زبان او ندانی (برگ ۲۰)

دین دربازد و خبر ندارد (برگ ۴۰)

اهل کفر می‌خواهند و ایشان را نمی‌خواهند (برگ ۵۲)

با در معنی بر

آن نور . . . از آن اثر بود که روح با کالبد بگذارد (برگ ۲۶)

و آن اثر نور به یادگار با حقیقت صفت کالبد بگذارد (برگ ۲۶)

با در معنی به

و بعضی دیگر خود را با ایشان مانند کردند. (برگ ۱۲)

ایشان را نه با خضر نمایند و نه با ابدالان خاص. (برگ ۲۲)

. . . حوالت با عالم آخرت می‌کند؟ (برگ ۵)

را = از

اهل ایمان که فرمان را در این عالم فرمان‌برداری کرده‌باشند. (برگ ۶)

گناه ایشان را بود که در خلقت بماندند. (برگ ۶۹)

را = بر

چون جمال نماز روی نمود موحد را. (برگ ۶)

و تو را معلوم گردد اسرار مملکت. (برگ ۳۵)

را = برای

پس مرد سالک را چون این عشق پدید آمد. (برگ ۱۲)

و این بلایی عظیم بود انبیا را و اولیا را. (برگ ۳۸)

را = به

آن کس را که خواهیم حکمت دهیم. (برگ ۳۱)

قلب سلیم را خطاب آید که . . . (برگ ۱۷)

را فک اضافه

پس شجرت‌ها را تربیت بر این چهار است. (برگ ۷)

و کعبه صورت‌ها را حقیقت بداند. (برگ ۱۷)

را زایدگونه

این جمله تربیت می‌دهد از بهر آدمی را پیوسته به ربوبیت. (برگ ۴)

زیرا که خاص الخاص را آن‌گه که بدین قدم رسند. (برگ ۴۲)

بیش در معنای بیشتر

آب می‌بایست جمله را، کاسه‌ای بیش نبود. (برگ ۹۲)

هر چند راز بیش، درد بیش. (برگ ۸)

مصدر عربی در معنای صفت

در کلمه شهادت شاهد گردد، شاهدی عدل (= عادل) بود. (برگ ۱۸)

گواهان عدل (= عادل) باشند. (برگ ۴۳)

صفت تفضیلی + تر

اظهارکردن رحمت و کرم اولی‌تر که اظهارکردن عبودیت. (برگ ۶۵)

و در مکاشفه دو رکعت اولی‌تر بود که در مجاهده صد هزار رکعت. (برگ ۷۷)

جمع‌الجمع:

این صفت طایفه اوتادان مطمئن است. (برگ ۶۴)

پس انبیا را بفرستاد با کتب‌ها و صحف‌ها. (برگ ۹۱)

نمونه‌های دیگر: ملوکان، طبقاتها، خیراتها، عجایبها، رموزها، اوقاتها، اسرارها، احوالها، شرایطها، اسبابها.

هرچه در معنای هرکه (هر کس)
 هرچه به او . . . ایمان آوردند رفیع گشتند. (برگ ۹۰)
 هرچه به او ایمان نیاوردند اسفل السافلینی گشتند. (برگ ۹۰)

کاربردهای نغز واژگانی

مؤلف گاه واژه‌هایی را به طرز خاصی به کار می‌برد. عبارت «شکسته‌بسته» در فرهنگ‌نامه‌ها به معنای ناقص و عیناک آمده است (مثلاً در انوری ۵: ۴۵۳۹/۱۳۸۱)، ولی در دو جا از متن مورد بررسی ما، این عبارت به معنی چیزی به کار رفته که هم شکستگی دارد هم بستگی و پیوستگی؛ یعنی تضاد معنایی این دو واژه مراد شده است؛ و بدین ترتیب، پارادوکسی زیبا پدید آمده است:

عبارات از آن قلب سلیم شکسته‌بسته آید: شکسته به درد دین، باز بسته به درد عشق (برگ ۸۴).

و آن یاقوت قلب سلیم شکسته‌بسته عدم و وجود و کشف و حجاب است (برگ ۸۳).

در نمونه نخستین، سخن از «عبارات قلب سلیم» است که شکسته درد دین‌اند و بسته درد عشق؛ و در نمونه دوم، «یاقوت قلب سلیم» به سبب عدم و حجاب شکسته شده ولی به واسطه دو عامل وجود [قس وجد و وجدان] و کشف به هم بسته و درست شده است. در این دو نمونه، نوعی لف و نشر مشاهده می‌شود.

نمونه دیگر واژه «هویت» است مرکب از «هو» و «تیت» و روی هم به معنی وجود و ذات هر چیز. اما در این متن که یک بار به همین معنی شناخته به کار رفته است، باری دیگر معنی و کاربردی ویژه و ناشناخته یافته است. در این نمونه: «در عالم مشاهده خواهی رفتن سنت حبیب و خلیل نگاه دار، این عالم هویت است و حقیقت کلمه «وَهُوَ مَعَكُمْ» این است «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» (برگ ۱۶).

در این عبارات، نویسنده هویت را به آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ» پیوند داده است و بر بنیاد «هو» به کار رفته در این آیه، نه مطلق «هو»، واژه «هویت» را ساخته و آن را در

معنی «بودن او با ما» به کار برده است. به سخن دیگر: هویت در این کاربرد یعنی هو معکم، و عالم هویت یعنی عالم او با مایی، که کاربردی ویژه، و نکته‌سنجانه است.

لایه نحوی

لایه یا سطح نحوی به چگونگی چینش واژه‌ها و سازه‌های زبان مربوط می‌شود. این چینش، گرچه از نظر قواعد دستوری وضعیتی کما بیش ثابت دارد، اما در زبان گفتاری به اقتضای انگیزه‌های گوناگون مربوط به گوینده و شنونده، دستخوش گونه‌گونی و جابه‌جایی سازه‌ها می‌شود. نظم نحوی در متن مورد بررسی ما با نظم و چیدمان معمول در فارسی معیار تفاوتی دارد. تفاوتها و جابه‌جایی‌ها بیشتر گویشی می‌نمایند؛ می‌تواند هم برخاسته از سرشت زبان گفتاری باشد که گاهی باعث گره‌خوردگی و دیریابی سخن می‌شود. اینک چند نمونه:

انبیا جمله با مؤننان تمامت گردِ عِلْمِ او در (= در گرد علم او)، جمع شوند (برگ ۲۲).
تخصیص ایشان می‌نهد بر دیگران (برگ ۴) = ایشان را بر دیگران تخصیص می‌نهد.

سفر کند قلبِ سلیم در تفکرِ قرآن (برگ ۱۷) = قلبِ سلیم در تفکرِ قرآن سفر کند.

در آخرت آرند این نامستحقانِ رحمت و نعمتِ دین را (برگ ۵) = این نامستحقان ... را در آخرت آرند.
روح در کالبد درآید بی‌صفت حیوانی = روح بی‌صفت حیوانی در کالبد درآید (برگ ۵۶).

جای‌گردانی و جابه‌جایی گاه در سازه‌های ویژه‌ای رخ می‌دهد که در زیر نمونه‌هایی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. تقدیم موصوف بر صفت شمارشی
اول کلمه از فاتحه در پیش آمد (برگ ۲).
- اول حجاب که کشف شود (برگ ۱۴).

۲. مؤخر آمدن «بعضی»

و اسرار ... قرآن را بر قلب سلیم کشف گرداند بعضی (برگ ۱۵)

در حق سید نظر از روی ظاهر کردند بعضی (برگ ۵۷)

۳. فاصله میان اجزای فعل مرکب و پیشوندی

پنهان نتوانند داشت (برگ ۷۶) = نتوانند پنهان داشت.

درست باید کرد (برگ ۳۹) = باید درست کرد.

۴. جابه‌جایی «ی» نکره

جای دستوری «ی» نکره در ترکیب‌های وصفی، در پایان ترکیب و پیوسته به صفت است، اما در متون کهن، از جمله همین متن، آمدن آن در میانه ترکیب و پیوسته به موصوف، کاربردی پر بسامد است.

و ایشان را... قدری عظیم باشد (برگ ۸۲) = ... قدر عظیمی.

حسابی سبک برآرند ایشان را... (برگ ۷۰) = ... حساب سبکی.

از قدمگاهی نارسیده وصف می‌کند (برگ ۴۹) = ... قدمگاه نارسیده‌ای.

۵. جابه‌جایی «ن» نفی

هنوز صدره‌های آب و خاک... پوشیده نبودند (برگ ۶۰) = ... نپوشیده بودند.

اگر تو خواسته نبودتی، (برگ ۹۳) = نخواسته بودتی.

از بهر خود چیزی خواستن نه خلق عظیم بود (برگ ۳۸) = ... خلق عظیم نبود.

چند ویژگی دیگر نحوی و ساختاری

۱. مطابقت صفت و موصوف

اخلاق محمود ایشان با عاداتهای مذمومه به هم بود (برگ ۸۱).

به شفاعت خلق گناهکاران مشغول باشند (برگ ۳۸).

۲. گونه ویژه‌ای از مطابقت صفت و موصوف

از کاربردهای پربسامد در این متن ترکیب‌هایی است چون عالمان صالحان که در نگاه نخست ترکیبی وصفی می‌نماید که بر خلاف هنجار، صفت با موصوف جمع مطابقت می‌کند. یعنی عالمان صالحان به جای عالمان صالح نشسته است، اما درنگ

نظری سبک‌شناختی در رساله‌ای عرفانی / ۱۶۱

بیشتر نشان می‌دهد که این گونه ترکیب‌ها بیشتر اضافی‌اند تا وصفی، و از گونه‌ی اضافه‌ی خاص به عام یا جزء به کل و در میان آنها حرف اضافه‌ی «از» در تقدیر است، و بنا بر این عالمان صالحان یعنی عالمانی که از صالحان‌اند. می‌توان آنها را صفت و موصوف مقلوب نیز دانست و به همین معنی رسید و گفت: عالمان صالحان به جای صالحان عالمان / عالم آمده است. اینک نمونه‌هایی از این ترکیبها:

پس این خراباتی است که محققان موحدان، هستی را در خلقت بباختند (برگ ۳۹)
پس صاحب حالان موحدان خاص الخاص کیمیاگری کنند پوشیده (برگ ۵۸).
پیش این طایفه خاص الخاص از خاصگان عالمان صالحان . . . چون طفلان باشند. (برگ ۲۴)

بلوغ رسیدگان سالکان در مکاشفه به ارادت است. (برگ ۱۰)
مستحقان متقیان در این عالم در میان خلق مستحق رحمتی باشند. (برگ ۴)
۳. جمع آوردن معدود با عدد

آن‌گه به چهل حالات دیگر ترقی کند. (برگ ۸۴)
هزاران هزار نعمتها. . . عطا کنند. (برگ ۸۰)
صد هزاران عجایبها. . . درآوردند. (برگ ۱۰)
۴. کاربرد خاص عدد

در این متن گاه کاربردهای ویژه‌ای از عدد دیده می‌شود، مثلاً «صد هزار و بیست هزار و چهار هزار»، به جای صد و بیست و چهار هزار، در عبارت زیر که هزارگان بر خلاف معمول تکرار شده است:
صد هزار و بیست هزار و چهار هزار نبی . . . راکبان بودند بر دابّه‌های صورت‌ها. (برگ ۹۰)

نیز سیصد کم ده به جای دویست و نود در عبارت زیر:
تا قیامت سیصد کم ده بیش نباشد. (برگ ۵۴)
۸. فک اضافه‌ی بی «را»

فک اضافه با جابه‌جا شدن مضاف و مضاف الیه بی «را» که کاربردی ویژه و کم‌یاب است، در این متن نمونه‌هایی دارد:

همچنین از بوی طعام‌ها شنیدن (= شنیدن بوی طعام‌ها) پرهیز کند. (برگ ۶۶)
 این معنی خود ظاهر کردن (= ظاهرکردن این معنی) اذن یافتیم. (برگ ۵۵)
 امت تو در روزی و شبی بیست وقت نگه داشتن (= نگه داشتن بیست وقت)
 طاقت ندارند. (برگ ۳۴)

۹. دو حرف اضافه پیش و پس متمم

در این متن، دو حرف اضافه مانند: «به خانه اندر»، که در بسیاری از متون کهن رواج دارد، دیده نمی‌شود، و این شاید بتواند به شناخت محل نگارش رساله کمک کند.

نتیجه

رساله مورد بررسی در مقاله حاضر از متون ارجمندی است که افزون بر ارزشهای عرفانی، از نظر تاریخ زبان فارسی نیز جایگاه شایسته‌ای دارد. نویسنده ناشناخته آن هم عارفی واصل هم نویسنده‌ای بسیار دان و نکته‌سنج بوده است. به علاوه، از شیوه نگارش رساله بر می‌آید که این متن از گونه مجالس، یعنی متن بازنویسی شده گفته‌ها و مواعظ فردی دیگر است؛ از همین رو، ابهامات و به هم ریختگیهایی در نگارش آن راه یافته است. از ویژگیهای این رساله کاربردهای کهن و کمیاب است که به گمان بعضی به سده‌های پنجم و ششم تعلق دارد. فہلویات کتاب نشان می‌دهد که نویسنده آن بجز عربی و فارسی، با گویشی محلی نیز آشنا بوده است.

پی‌نوشت

۱. درباره مجلس، بنگرید به (رستگار فسایی ۱۳۸۰: ۲۵۰-۲۵۸) و (موحد ۱۳۸۸: ۱۱۰).

نظری سبک‌شناختی در رساله‌های عرفانی / ۱۶۳

منابع

قرآن کریم.

- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ سخن، چاپ اول، تهران، سخن.
- باقری؛ مه‌ری، ۱۳۸۰، *واحدشناسی تاریخی زبان فارسی*، تهران، قطره.
- خانلری، پرویز، ۱۳۶۶، *تاریخ زبان فارسی*، چاپ دوم، تهران، نشر نو.
- دانش‌پژوه، محمد تقی، ۱۳۳۷، «چند فلهوی در کتابی عرفانی»، *فرهنگ ایران زمین*، جلد ششم، ص ۳۲۸.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۰، *انواع نثر فارسی*، چاپ اول، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ریاحی، محمدمین، ۱۳۶۸، *گلگشت در شعر و اندیشه حافظ*، تهران، علمی.
- فتوحی رود معجنی، محمود، ۱۳۹۱، *سبک‌شناسی؛ روی‌کردها، نظریه‌ها و روش‌ها*، چاپ نخست، تهران، سخن.
- فرشیدورد، خسرو، ۱۳۸۴، *دستور مفصل امروز*، چاپ دوم، تهران، سخن.
- کسایی مروزی، مجدالدین ابوالحسن، کسایی مروزی، زندگی، اندیشه و شعرا، به تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، توس، ۱۳۶۷.
- گلشنی، عبدالکریم، ۱۳۷۲، «ابوطالب» در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۵، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- محمدبن منور، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
- موحد، محمد علی، ۱۳۸۸، «در باب کتاب فیه مافیہ»، *نگاه نو*، ش ۸۳، ص ۱۱۰-۱۱۳.